یکی مانده به آخر

عاشورا و زیبایی‌های از یاد رفته

مهدی غنی
روزنامه‌نگار

چرا برای امام حسین (ع) همه حتی غیر مسلمانان به نوعی احترام قائلند؟ چرا همه طبقات و اقشار خود را با نهضت حسینی همدل و هم‌آواز می‌بینند؟ در حالی که او در زمانه خویش از یاران اندکی برخوردار شد و مظلومانه و غریبانه به شهادت رسید؟ و چرا از میان این همه آزادیخواهان تاریخ نام او پرآوازه‌تر و ماندگارتر شده‌است؟

انقلابی بودن

در تاریخ مبارزات کم نبوده‌اند کسانی که برای آزادی و عدالت برخاسته‌اند و حتی بر سنگران و مستبدان پیروز شده‌اند. اما آزادیخواهی و دادگری در سبک‌زندگی و شیوه‌های رفتاری آنان کمتر به چشم می‌آید. برخی حقانیت خویش را از تقابل با دشمن می‌گرفتند، در حالی که در عرصه عمل و رفتار تفاوت چندانی با شیوه‌های او نداشتند. حکومت بنی‌امیه هفت‌دهه پس از واقعه کربلا به‌دست بنی‌عباس سرنگون شد. عباسیان به‌ظاهر در ابتدا نهضتی ضدبیداد و ستم را نمایندگی می‌کردند، اما پس از استقرار، همان شیوه‌ها و روندی را در پیش گرفتند که بیدادگران اموی سال‌ها پیموده‌بودند.

سال ۸۵ نبیش از چندماهی از پیروزی انقلاب نگذشته بود. جمعی از دوستان منزل یک روحانی ساده و بی‌آلایش بودیم، یادش بخیر حجت‌الاسلام غلامرضا شریعتمداری. همه از انقلابی بودن این و آن می‌گفتند و ایشان برخلاف عرف جاری بیشتر می‌شنیدند تا سخن بگوید. وقتی نظرش را جویا شدند گفت: به گمان من انقلابی بودن این قدر مهم نیست. انقلابی ماندن مهم است. پاسخی که آن زمان خیلی درک نشد.

انقلابی زیستن

همزمان با اعتراض امام حسین (ع) به حاکمیت یزید و خروج از مدینه، انقلابی دیگری نیز بود از سرشناسان زمان که حاضر به بیعت با یزید نشد. عبدالله فرزند زبیر که از مسلمانان صدر اسلام بود. او در مکه ماند و سالیانی پس از واقعه عاشورا شورشی برپا کرد و کارش به درگیری نظامی با حکومت کشید. اما در همه مراحل شیوه‌هایش با حضرت حسین (ع) متفاوت بود. برخوردش با حاکم مدینه، نحوه خروجش از شهر مدینه، حتی مسیر مدینه تا مکه، برخوردش با مردم مکه، نبردش با مأموران و ... در همه زمینه‌ها شیوه‌های متفاوتی اتخاذ کرد. اما نهضت او ماندگار نشد و به‌مثابه رویدادی در همان مقطع تاریخی ماند.

حضرت سجاد (ع) که شاهد تمامی مراحل حرکت پدرش تا لحظه شهادت بود و میراث عاشورا را پی گرفت، در قالب دعا که شاید بهترین شکل کارفرهنگی زمانه‌اش بود، این میراث را به تاریخ منتقل کرده و به مردمش آموزش داده است. در فرازی از این دستورد، در قالب نیایش با خدا از شیوه برخورد با ستمگر زمانه‌اش سخن می‌گوید: «خدایا ظلم کردن او را برمن آسان (بی‌هزینه) مگردان و مرا علیه او به نیکی یاری کن و مرا از تکرار رفتار او بازدار! او مرا در وضعیتی چون او قرار مده! لاتسوغ علیه ظلمی، احسن علیه عونی و اعصمنی من مثل افعاله».

۱. این بینش و فرهنگ که مسأله‌اش نه سرنگونی مستبد بلکه شیوه‌های استبدادی است، با فرهنگ آن که می‌زمد با این آرزو که روزگاری جای دشمن بنشیند و با او همان کند که او با دیگری کرد. فرسنگ‌ها فاصله دارد. در فرازهای بعدی همین نیایش می‌خوانیم: خدایا همچنان که ستم کشیدن را در نظرم ناپسند کردی، مرا از ستم کردن بازدار!

۲. همین فرهنگ بود که وقتی ابن زیاد در خانه‌ها حضور یافت و مسلم بن عقیل می‌توانست او را غافلگیرانه ترور کند و سرنوشت نهضت را به سوی پیروزی تغییر دهد، در این کار تردید کرد و توسل به روش‌های ناجوانمردانه را در مرام حسین (ع) ندانست و سرانجام خود به شهادت رسید. همین فرهنگ بود که وقتی حسین (ع) به سپاه حر در سه راهی کوفه برخورد می‌کند و می‌توانست با قلع و قمع آنها از حصر در آمده و راه خود پیش گیرد، چنین نکرد و همواره می‌گفت ما جنگ را آغاز نمی‌کنیم و حتی سربازان دشمن و اسبان آنها را از ذخیره آب خود سیراب کرد.

حر که به دستور ابن زیاد، امام حسین (ع) را بالاجبار به سوی کربلا برده بود، وقتی تغییر موضع داد، به دلیل پیشینه‌اش رد صلاحیت نشد و مورد شماتت قرار نگرفت.

این فرهنگ که انقلابی بودن را تنها در مقابله با دشمن و غلبه و پیروزی نداییم و عدالت را نه فقط در مجازات متخلفان که در همه شئونات و رفتار و گفتار خود لحاظ کنیم هیچگاه کهنه نمی‌شود. از یاد خلق نمی‌رود و نزد همه اقشار، طبقات، نژادها و اقوام مطلوب و خواستنی است. کالایی که هم در جوامع استبدادی و هم انقلابی سخت کمیاب و مورد تقاضاست.

واقعیت این است که دوستداران حسین (ع) با همه این فرهنگ و همه مراحل نهضت عاشورا آشنا نیستند. اما هر کس گوشه‌ای از این ماجرا را دیده و از روزنه‌ای به آن نگریسته، بر آن دل بسته است. خیلی‌ها از تاریخ واقعی کربلا چیزی نمی‌دانند و حتی روایتی نادرست از آن دارند، اما همین که کسی بشنود عباس (ع) کنار رودخانه رسید و با همه تشنگی کف آب را به دهان نرسانده برگرداند که یاران تشنه‌اند، آیا کافی نیست مجذوب شده و اوج مردانگی و فداکاری را با همه وجود ستایش کند؟

آیا آنچه امروز یادش به بازوان پهلوانان نیرو می‌بخشد، زورمندی و ستیزی بازوی عباس (ع) است یا اوج انسانیت و مردانگی او؟

چیزی که در تلاطمات و فراز و نشیب‌ها گم می‌شود و از یاد می‌رود، اقتدار و انتقام برنگ می‌شود، انصاف رنگ می‌بازد، نام و نان و مقام چنان ذهن‌ها و دیده‌ها را تسخیر می‌کند که دیگر زیبایی ایثار و فداکاری و نوعدوستی و مردانگی و بخشایش به چشم نمی‌آید. ارزش‌هایی که در جای جای نهضت عاشورا هویداست. بی‌جا نبود که وقتی زینب در دربار یزید مقابل او ایستاده بود، یزید که مفتون و سرمست اقتدار خود بود با تحقیر به زینب گفت دیدی چگونه در کربلا به ذلت افتادید؟ و زینب با یک جمله تاریخی همه تاریخ را به تأمل فراخواند. شجاعانه و صادقانه گفت: ما رأیت الا جمیلا (من جز زیبایی ندیدم).

همین زیبایی است که به‌رغم همه پیرایه‌ها، تحریفات، تشریفات و کژاندیشی‌ها، در طول تاریخ دیدگان مردم سستمدیده را از زشتی‌های روزگار به خود فرا می‌خواند و مجذوب خویش می‌کند که سال‌هاست خطاب به شهید عاشورا می‌خوانند: «ای کاش من با تو بودم و با تو رستگار می‌شدم».

۳. و ما امروز با نگاهی به آن زیبایی‌ها و نیم نگاهی به روزگار خود، حسرت می‌خوریم که: ای کاش این زیبایی‌ها را فقط ستایش نمی‌کردیم.

پی‌نوشت:

صحیفه سجادیه، دعای ۱۴ فراز ۸
همان، فراز ۱۱
زیارت امام حسین (ع)

فردا جمعه است

روستا معرفی کنید

طرح نو / دو دوره از کارشان، از جمع‌آوری کتاب برای تجهیز کتابخانه‌های روستایی و مناطق محروم می‌گذرد. حالا اگهی جدیدی را پخش کرده‌اند: «خیلی خیلی زوده، با نذر کتاب سوم» و یک پیشنهاد برای سهیم مردم معرفی کرده‌اند: معرفی روستا.

در بسیاری از فعالیت‌های داوطلبانه پیش می‌آید که برخی از مناطق و کسانی که بیشتر به کمک نیاز دارند، کمتر دیده شوند. گاهی تکرار یک اسم ما را از اسم‌ها و جاهای دیگر غافل می‌کند. گروه «نذر کتاب» پس از تجهیز حدود ۲۰ کتابخانه، حالا به فکر روستاهای دیگر و مناطقی است که به کتابخانه‌هایشان توجه نشده است. مسئولان این گروه می‌خواهند در دوره سوم، کتاب‌ها را به محلات فقیرنشین، مدرسه افغانی‌ها یا هر جای دیگر که بشود در آن کتابخانه، راه انداخت بفرستند اما معرفی‌اش را به عهده خود مردم گذاشته‌اند.

آنها نوشته‌اند: «هر جا که یک نفر هست که بالای سر کتاب‌ها بایستد و امانت بدهد و پس بگیرد را معرفی کنید تا در این طرح برایشان کتاب جمع‌آوری شود. این مکان‌ها می‌توانند علاوه بر روستاها کتابخانه شهرهای خیلی کوچک، مدارس جنوب شهر و مناطق حاشیه‌نشین هم باشد. گروه نذر کتاب که هسته اولیه آن جمعی از دانشجویان دانشگاه تهران بودند در دو دوره قبلی با برگزاری برنامه‌ای یک‌روزه در جهت اهدای کتاب، مردم را به بوستان شهر کتاب برد تا همان جا و در نزدیکی کتاب‌ها، هم اهدا کنند و هم به هر شکلی در این طرح مردم‌نهاد شرکت کنند. اگر کتابخانه‌ای را می‌شناسید که به کتاب نیاز دارد، اگر می‌خواهید در این طرح‌ها مشارکت کنید یا کتاب اهدا کنید از طریق ایمیل nazreketab@gmail.com با طرح مردم‌نهاد «نذر کتاب» ارتباط برقرار کرده و همکاری کنید.

جهان دوم

حاج رجب

۲۸ سال است که نتوانسته لقمه غذایی در دهانش بگذارد، فقط با نی خورد، صورتش از زمانی از دست داد که در ظهری سوزان داشت برای رزمندگان پخ می‌شکست، همان وقت بود که خمپاره به صورتش خورد و او را از هم پاشید. می‌گوید، وقتی می‌خواهد برای زیارت به حرم پاشید. امام رضا (ع) برود، همه با دیدنش فرار می‌کنند، می‌ترسند و او هر بار که می‌بیند ۷۰ درصد جانش را داده برای این مملکت و این همه با او بی‌مهری می‌شود، چند بار در خود می‌شکند همسرش می‌گوید: «هربار که کسی از همسرم وحشت کرده و پا به فرار می‌گذارد، روحیه او به هم می‌ریزد و به همین خاطر گاهی تا چند روز از خانه خارج نمی‌شود و بر گوشه‌ای از اتاق می‌نشیند و به پوتین‌ها و لباس رزمش چشم می‌دوزد».

حاج رجب در سالی که من هنوز یک سالم نشده بود و خیلی از ما هنوز به دنیا نیامده بودیم، زیبایی‌اش را از دست داده. او ۲۸ سال است به سختی نفس می‌کشد تا من و تو راحت نفس بکشیم.

کسی چه می‌داند، شاید حاج رجب محمدزاده هم شب‌ها چشمانش از این همه سختی خیس می‌شود.

از فیس‌بوک پویا دبیری مهر

از درون

خاطره جمعی به زیرزمین منتقل شد

شهر فقط برای آدم‌های سالم نیست

طرح نو / شادی خوشکار | از «مترو» یا «بی آر تی» که پیاده شوید، یا از یک طرف به طرف دیگر خیابان بخواهید برسید پله‌های برقی یا معمولی به زیرزمین پیش روی شماست. کمی بعد در یک فضای دردنشت هستید که فلش‌هایی بر در و دیوار، مسیرها را نشانتان می‌دهند. اگر حوصله داشتید می‌توانید از گالری هم دیدن کنید. راهتان را هم که پیدا نکردید کمی که بروید به ماموراتی می‌رسید که صندلی گذاشته‌اند و مراقب گم شدن شما هستند و به سوالتان پاسخ می‌دهند. بیرون می‌روید و حالا در سوی دیگر میدان هستید. اگر درست آمده باشید حالا شما آن جایی هستید که می‌خواهید بدون این که از خیابان رد شده باشید. تاکسی می‌خواهید؟ کمی دیگر بایـد راه بروید. این جا نـرده‌ها مراقب شما هستند تا هوس نکنید وقتی چراغ قرمز است از خیابان رد شوید یا در حرکت وسایل نقلیه توقفی ایجاد کنید. شما دیگر نمی‌توانید به خیابان ولیعصر در تقاطع انقلاب یا همان چهارراه ولیعصر دسترسی داشته باشید. زیرگذر چهارراه ولیعصر در دی ماه سال ۹۲ افتتاح شد و حالا عابران پیاده به سطح زیرین شهر منتقل شده‌اند و ارتباط شان با سطح چهارراه قطع است.

شیرین هر از گاهی به خصوص عصرها گذرش به چهارراه می‌افتد. او می‌گوید این که ترافیک چهارراه ولیعصر کم شده تنها نکته مثبت این زیرگذر است ولی درادامه اضافه می‌کند: «عبور و مرور واقعا سخت است. به خصوص که بخواهی تاکسی سوار شوی و باید راه زیادی بروی تا به خیابان راه پیدا کنی. خیلی‌ها هم به خاطر این مشکل هر طور شده از لای نرده‌ها خودشان را به خیابان می‌رسانند و هدف شهرداری از این که مردم از خیابان استفاده نکنند اجرا نمی‌شود.» این که زیرگذر چهار راه ولیعصر بعد از یک سال و اندی هنوز برای مسافران رمزگشایی نشده است، تنها یک روی ماجرای این شکل از ساماندهی میادین تهران است. هنوز کم نیستند آن‌هایی که وقتی وارد زیرگذر می‌شوند خود را در دالانی می‌بینند که پیدا کردن مسیرها کار آسانی نیست.

شیوا که برای کاری اداری بعد از مدت‌ها به چهارراه ولیعصر آمده می‌گوید: «من فکر می‌کنم این منطقی نیست که عابر پیاده برای عبور از یک گذرگاه این قـدر راهش طولانی بشود و این قدر به دردسر بیفتد بـرای این کـه این فرهنگ وجود نـدارد که خودروها بـرای عابر صبر کنند و فکـر می‌کنند کلا در تهران ماشـین سالاری حاکم است و اصلا به وضع جسمی و سـن و سال عابر پیاده توجه نمی‌شود.»

در مقابل فرهاد که اغلب در مرکز شـهر رفت و آمد دارد سـاخت این زیرگذر را کار درسـتی می‌دانـد: «وقتی مـردم موقع چراغ قرمـز از خیابـان عبـور می‌کننـد ایـن بهتریـن راه اسـت که رفـت و آمد آسـان شـود.» او ۵۲ سال دارد و از فضایی که در این زیرگذر ساخته شـده دفاع می‌کند: «به نظرم خیلی خوب ساخته شـده. برای آن‌هایی که دنبال مسـیر می‌گردند هم فلش هست و هم ماموراتی که راهنمایی کنند. مسـیر وسـط را هم که به صـورت گالری سـاخته اند، این زیرگذر را تبدیل به یک شهر کرده است.»

فاطمـه دربـاره زیرگذر به مسـاله دیگری اشـاره می‌کنـد و آن گرفتـه شـدن امکان ارتباط با شـهر از عابر پیاده است. او می‌گوید: «چهارراه ولیعصر فضایی خاطره انگیز اسـت و جالب اسـت بپرسـیم این همه کـه داریم درباره فقدان هویت شـهری حرف می‌زنیم، چرا دست به تخریب این فضاها می‌زنیم. قرار گرفتن تئاتر شهر در این منطقه این امکان را می‌داد که فضای پیاده شهروندی در آن ایجاد شود در صورتی که روی زمین را به عابر پیاده اختصاص می‌دادند و اگر قرار بود مسیر سواره و پیاده جدا شـود، سـواره ها را به زیر زمین منتقل می‌کردنـد. طرح‌هایی مثـل زیرگذر چهـارراه ولیعصر باعث می‌شـوند کـه ما در سطح شهر تهران عابر پیاده نداشته باشیم که این خود مشـکلی در زمینه مدیریت شهری اسـت. مساله من زیرگذر نیست بلکه می‌گویم حداقل این نرده هـا را بردارند که ارتباط ما را با خیابان قطع نکنند.»

حذف عابران از سـطح شـهر یعنی حذف پویایـی و حرکت آنها کـه دیگـر نتوانند به راحتی در فضای شـهری که مال خودشـان است قدم بزنند و بدون دغدغه به کارهایشـان برسند. طرح شـهرداری مبنی بر ساماندهی میادین تهران در نظر دارد که میادین دیگری چون تجریـش، ونک و صادقیـه را نیز به این شکل جداسازی کند که عملا باعث کور شدن فضای شـهری اسـت. نرده‌های سرتاسـری چهـارراه، خیابان را بـه وبترینی بـرای عابر پیاده تبدیل کرده اسـت که امکان دسترسی به آن را ندارند. فاطمه درباره ایده‌ای که پشت چنین برنامه ریزی شـهری اسـت می‌گوید: «آن‌ها فکر می‌کنند حالا که عابر پیاده رعایت نمی‌کند، پس او را به زیر زمین منتقل کنیم. این جا حق عابر پیاده ضایع شـده و خیابان از او گرفته شـده و راهی برای دسترسـی او به خیابان نگذاشته اسـت.»

زیرگذرها و پل‌هـای عابر پیاده به دلیل نوع معماری‌شان که امکان دید چندانی به مسافر نمی‌دهند و او را از فضای شـهر جدا می‌کنند شائبه مشکل دیگری را هم به ذهن می‌آورند؛ این که چقـدر امنیت این فضاهـا تضمین شـده اسـت. البته زیرگذر چهـارراه ولیعصر با نمونه‌هـای دیگری که شـاید در ذهن ما از زیرگذرهـای تاریک و بی‌نور و خلوت باشـند تفاوت دارد، اما اینجا مسـأله، مسـأله اعتماد اسـت. شـیوا می‌گوید: «کلاً من بـه امنیت زیرگذرها و پل‌هـای عابر پیاده مشـکوکم و احسـاس امنیـت نمی‌کنم و حاضر نیسـتم دیروقت شب یا روز تعطیل از آن‌ها عبور کنم چون هزارتا خبر بد درباره شان شنیده‌ام.»

و فاطمـه هـم بـه ناپیدایی کلـی فضای زیرگذرها اشاره می‌کند که به فضای بی‌دفاع شـهری اضافه می‌کنـد: «هرچـه زیرگذرها زیادتر شوند فضای بی‌دفاع و ناامن برای افراد حاشیه‌ای و بچه‌ها و زن‌ها بیشتر می‌شود.»

نادیـده گرفتن بخشـی از شـهروندان در طراحی این فضاها فقط به زن‌ها و کـودکان و امنیت محدود نمی‌شود. ناتوانان جسـمی یا افـرادی که به هر دلیـل توان اسـتفاده از پلـه برقـی را ندارنـد و می‌خواهنـد از یـک سـر چهـارراه به سـر دیگر آن بروند به دلیـل راه‌اندازی نشـدن آسانسـورها نمی‌تواننـد از دو ضلـع شـمال غربـی وجنـوب شرقی این زیرگذر استفاده کنند. «شهر برای آدم‌های سالم طراحی شده است.» این جمله را شیوا می‌گوید کـه البتـه فقـط مختص چهارراه ولیعصر نیست. در حالی که مدام از مناسـب سـازی شـهر برای رفت و آمد همـه مردم صحبت می‌شـود، سیسـتم‌هایی چون پله برقی این امکان را از میلیون‌ها نفر می‌گیرد. فاطمه می‌گوید: «این نشان می‌دهد که فضا همگانی نیست، انگار که بگویند ما خوشمان آمده به یک سری از آدم‌ها امکان استفاده از زیرگذر را بدهیم در حالی که توجهی به بقیه نمی‌کنیم.» از بین رفتن یک خاطره جمعی در شهری که مدام به آن نقد می‌کنیم و انگ بی‌هویتـی می‌زنیـم، یک حق ضایع شـده شهروندی اسـت. حق همه آن سنگفرش‌ها، درخت‌ها، مجموعـه تئاتر شـهر و کافه‌ها و مغازه‌هایی اسـت که با نام چهـارراه ولیعصر گره خورده اند. این خاطره خیابانی است که حالا به مدد نرده‌هایی طولانی باید از پشـت وبترین نگاهش کنیم.

> **حذف عابران از سطح شهر یعنی حذف پویایی و حرکت آن‌ها که دیگر نتوانند به راحتی در فضای شهری که مال خودشان است قدم بزنند و بدون دغدغه به کارهایشان برسند. طرح شهرداری مبنی بر ساماندهی میادین تهران در نظر دارد که میادین دیگری چون تجریش، ونک و صادقیه را نیز به این شکل جداسازی کند که عملا باعث کور شدن فضای شهری است**

دریاد اگر

عکس‌ها: اسعید غلامحسینی